

بخش چهارم - تولید ارزش اضافی نسبی

فصل های دهم - یازدهم و دوازدهم

فصل دهم: مفهوم ارزش اضافی نسبی

در مباحث پیشین، بخشی از روزانه کار که نیاز بازتولید نیروی کار بود یا زمان کار لازم، مقداری ثابت فرض شد و مابقی، کار اضافی به حساب آمد. در مراحل از تاریخ وضع چنین بود که سرمایه دار برای تصاحب کار اضافی بیشتر، یگراست راه طولانی تر کردن هر چه بیشتر روزانه کار را پیش می گرفت. پرسش حاضر ما آنست که سرمایه در غیاب تطویل دلخواه روزانه کار، برای دستیابی به کار اضافی انبوه تر و اضافه ارزش های نجومی تر، کدام راه یا راهها را پیش گرفته است و هر روز پرشتاب تر پیش می گیرد. چگونه می تواند حجم اضافه ارزش را کهکشانی بالا برد، بدون آنکه روزانه کار را لزوماً طویل تر گرداند؟ پاسخ را با یک مثال ساده آغاز کنیم. روزانه کار 12 ساعت است، ذات سرمایه و سرمایه دار یا همان سرمایه تشخیص یافته است که از کار اضافی موجود یا اضافه ارزشی که چپاول می کند راضی نباشد، قادر به طولانی نمودن دلخواه روزانه کار هم نیست. به شکستن بن بست می اندیشد و همین جاست که نعره یافتن، یافتن او بلند می گردد. درست است که نمی توان روزانه کار را به شکل رؤیائی طولانی کرد، اما می توان بخشی از همین روزانه کار را که خاص تولید مایحتاج معیشتی کارگر یا بازتولید نیروی کار اوست تا آخرین مرز ممکن کوتاه ساخت. اگر قبلاً از 12 ساعت 6 ساعت آن کار لازم، 6 ساعت کار اضافی و نرخ استثمار 100% بود می توان کاری کرد که کارگر همان اندازه وسایل زندگی و مایحتاج معیشتی را با یک ساعت، نیم ساعت، حتی 15 دقیقه کار تولید نماید؟! در این صورت و با اعمال این جنایت زالمابانه، مقدار کار اضافی بدون نیاز به تطویل روزانه کار، 11 ساعت، 11 ساعت و نیم، 11 ساعت و 45 دقیقه و نرخ استثمار 1100% - 2300% و بالاخره 4700% خواهد شد. این دقیقاً همان روشی است که ذاتی سرمایه و تحقق آن حدیث لحظه به لحظه تاریخ تولید سرمایه داری است. سرمایه دار البته می توانست و با سرشت او یا سرشت سرمایه کاملاً هم سازگار بود که به سلاخی هر چه وحشیانه تر همان خورد و خوراک و پوشاک و سرپناه یا حداقل معیشتی کارگر پردازد، با این کار بدون آنکه زمان تولید این احتیاجات را پائین آرد، باز هم امکان می یافت زمان کار اضافی را بالا برد، زیرا که زمان کار لازم را نه با حفظ همان مقدار مایحتاج معیشتی کارگر بلکه از طریق کاهش تا سرحد ممکنش تنزل دهد، این کار اما مرزها و موانع بر سر راه خود داشت. اولاً کارگر برای اینکه نیروی کارش را بفروشد باید این نیرو را بازتولید کند. باید زنده ماند و زنده ماندنش در گرو دستیابی به مقداری وسایل معیشتی است، ثانیاً چنین سلاخی، آن هم با عطش اطفال ناپذیر سرمایه، تجاوز بسیار زمخت و فاحش به حریم از همه لحاظ محدود کارگر محسوب می شد، ثالثاً موج قهر و خشم کارگران را در پی می آورد. به همه این دلایل سرمایه نمی توانست شالوده کارش برای افزایش سرطانی اضافه ارزش ها را بر قتل عام مستمر وسایل و امکانات ضروری معاش کارگر استوار نماید. در همین راستا پرسش اساسی مورد تجسس همچنان بدون پاسخ یا بلاتکلیف باقی می ماند. اینکه سرمایه چگونه، از چه طریق و با پیشبرد کدام پروسه، به بازتقسیم کار لازم و اضافی پردازد؟ چه کند و به کدامین تطاولها دست یازد تا کفه اولی هر چه سبک تر و سهم دومی هر چه سنگین تر و عظیم تر گردد؟ تا اینجا کاملاً روشن بود که باید این بازتقسیم صورت گیرد و شالوده کار شود. زمان کار لازم باید در مقابل زمان کار اضافی هر چه سهمگین تر عقب بنشیند. از یاد نبریم که عکس آن صادق نیست. نمی توان از افزایش کار اضافی عزیمت کرد و زمان کار لازم را کوتاه ساخت، کاملاً بالعکس باید از کوتاه سازی تا سرحد مقدور دومی یعنی کار لازم شروع نمود تا اولی یعنی غول آسائی کار اضافی ممکن گردد و خود به تبع حاصل آید. اما برای کاهش کار لازم راهی

نیست سواى آنکه زمان لازم برای تولید مایحتاج معیشتی کارگر کوتاه و هرچه فاحش تر کوتاه شود. اگر این کار انجام گیرد آنگاه بخشی از روزانه کار که بهای خرید نیروی کار یا هزینه بازتولید نیروی کار می شود. به صورت بسیار چشمگیر پائین خواهد آمد و با پائین آمدن آن، بخش دیگر، ساعات کار اضافی یا اضافه ارزش افزونتر و سترگ تر خواهد شد. برای کاهش فزاینده طول این زمان هم باید بارآوری کار را هر چه ممکن است بالا برد. باید پروسه تولید را آماج تحولات مستمر نمود. در بحث های قبلی همه جا راه افزایش اضافه ارزش ها تطویل روزانه کار بود. هیچ نیاز فوری، بلافاصله و محتوم به تحول مستمر شیوه تولید احساس نمی شد، اما افزودن اضافه ارزش ها به روشی که الان بحث می کنیم، بدون سیر صعودی بارآوری کار، بدون تولید حداکثر محصول با حداقل نیروی کار، بدون تحول شرایط فنی و اجتماعی پروسه کار، بدون انکشاف مستمر شیوه تولید مقدر نمی گردید. مارکس شکل نخست بالا بردن ارزش اضافی یعنی افزایش آن از طریق تطویل روزانه کار را **اضافه ارزش مطلق** و شکل دوم یا افزایش مداوم اضافه ارزش از طریق ارتقاء بارآوری کار را **اضافه ارزش نسبی** می نامد. فراموش نکنیم که سرمایه داران به گاه پیش ریز سرمایه بساط محاسبه پهن نمی کنند تا ریال، ریال هزینه معاش کارگر، تأثیر آن بر کاهش کار لازم و افزایش سود را اندازه گیری کنند. گرایش های ذاتی، عمومی و ضروری سرمایه را باید از اشکالی که این گرایشها در آن تجلی می یابند متمایز دید. در اینجا هنوز وارد فازی از آناتومی سرمایه داری نشده ایم که به بررسی نحوه انعکاس قوانین ذاتی سرمایه داری در حرکت بیرونی سرمایه از جمله واکاوی پدیده رقابت ولو در چند سطر پردازیم. این بررسی را به آینده موکول می کنیم اما در همین جا، در ادامه آنچه گفتیم و به خاطر روشن شدن بیشتر موضوع باید چند نکته مهم را توضیح داد.

1. افزایش بارآوری کار، زمان کار لازم برای تولید کالا را پائین می آورد. این امر بلافاصله پرسشی را پیش می کشد، اینکه اگر ارزش کالا، با زمان کار لازم اجتماعی متبلور در آن تعیین می گردد در این صورت چرا باید سرمایه دار شیفته و دلباخته افزایش بارآوری کار درپروسه تولید باشد و برای این کار به تقلای دست یازد. مگر نه این است که بارآوری افزون تر کار، زمان کار متبلور در کالا را پائین می آورد؟ پاسخ را با ذکر یک مثال دنبال کنیم.

صاحب یک کارخانه کفاشی 100 کارگر را استثمار می کند. ساعات کار ماهانه کارگران 240 ساعت و هر کارگر در هر ماه 2 میلیون تومان دستمزد می گیرد. کارخانه در ماه 5000 کفش و هر کارگر با 240 ساعت کار 50 کفش تولید می کند. مزد ماهانه کارگر معادل کاری است که او فقط برای تولید 10 کفش انجام می دهد و در قبال 40 کفش دیگر هیچ ریالی دریافت نمی کند. به بیان دیگر در ازای تولید هر جفت کفش 40 هزار تومان مزد می گیرد و 200 هزار تومان اضافه ارزش تسلیم سرمایه دار می کند. مواد خام، کمکی و هزینه استهلاک یا کل جزء ثابت سرمایه مصرف شده در هر کفش 160 هزار تومان است. بر این مبنی هزینه تولید یک کفش 200 هزار تومان و ارزش کل کار نهفته در آن (جزء ثابت سرمایه + جزء متغیر آن + اضافه ارزش تولید شده) 400 هزار تومان خواهد بود. فرض ما آنست که کالا با ارزش واقعی خود فروش رفته و قیمت تولیدی بر ارزش منطبق است. در این صورت و با قبول این فرض هر جفت کفش 400 هزار تومان فروش خواهد رفت. این محاسبه را می توانیم به شکلی دیگر هم انجام دهیم. به جای بیان پولی ارزش ها زمان کار اجتماعا لازم معادل آنها را مبنا گیریم. در هر جفت کفش هشت دهم ساعت کار لازم و 4 ساعت کار اضافی، جمعا چهار و هشت دهم ساعت کار جدید موجود است که بر زمان کار مرده متراکم یا مواد خام و کمکی و هزینه استهلاک افزوده شده است. نرخ استثمار 500 درصد است. صاحب سرمایه با فروش هر جفت کفش اضافه ارزشی معادل 200 هزار تومان و برای کل کفش ها بالغ بر یک میلیارد تومان به چنگ می آورد.

سرمایه دار اما قانع نیست. ذات سرمایه است که در جستجوی اضافه ارزشهای نجومی تر باشد. او دست به مدرنیزاسیون پروسه تولید می زند. تکنیک مدرن روز را به کار می گیرد و بارآوری کار را دو برابر می سازد. کارخانه هر ماه به

جای 5000 کفش 10000 جفت آماده فروش می سازد. حال هر کارگر با همان 240 ساعت کار ماهانه 100 جفت تولید می کند. کماکان 10 کفش معادل کل هزینه معاش یا بهای بازتولید نیروی کار اوست اما این بار تولید 90 کفش دیگر یکسره کار اضافی می شود و به تصرف سرمایه دار در می آید. میزان کل کار جدیدی که در هر کفش بر کارمرده سابق اضافه شده 2 ساعت و 24 دقیقه است که حاصل تقسیم 240 ساعت کار ماهانه کارگر بر 100 کفش است. کار لازم در هر کفش فقط 22 صدم یک ساعت (کمی بیش از 13 دقیقه) و در بیان پولی آن 20 هزار تومان است. کار اضافی موجود در هر جفت اکنون 2 ساعت و هجده صدم ساعت (حدود 2 ساعت و 11 دقیقه) معادل 200 هزار تومان است. بهای سرمایه ثابت به مصرف رسیده همچنان 160 هزار تومان و ارزش کفش این بار نه 400 هزار تومان که فقط 380 هزار تومان گردیده است. کفشها به بازار عرضه و وارد میدان رقابت می شوند. ارزش هر کالا نه با ساعات کار متراکم در آن که با زمان کار اجتماعا لازم متبلور در آن تعیین می گردد. زیر فشار رقابت جاری، قیمت تولیدی پدید می آید، زمان کارهای اولیه نهفته در کالاها جای خود را به زمان کار اجتماعا لازم می دهند. نرخ اضافه ارزش به نرخ سود تبدیل می شود و نرخ سود عمومی مبنای توزیع اضافه ارزش ها میان سرمایه های مختلف می گردد. سرمایه دار قادر به فروش هر کفش با همان قیمت سابق یعنی 400 هزار تومان نمی شود اما مطابق ارزش جدید یا 380000 تومان هم نمی فروشد. کاملا بستگی به وسعت و شدت رقابت دارد. فرض را بر این می گذاریم که او هر جفت را به 390 هزار تومان بفروشد. در این صورت او با فروش هر کفش 210 هزار تومان و با فروش کل آنها دو میلیارد و یکصد میلیون تومان اضافه ارزش تاراج می کند. رقمی که بیش از دو برابر دور پیشین انباشت است.

در آنچه دیدیم به وضوح مشاهده شد که: اولا- ارزش کالاها با بارآوری کار نسبت معکوس دارد و با دو برابر شدن آن ارزش هر کفش از 400 هزار تومان به 380 هزار تومان سقوط کرد، ثانیا ارزش اضافی نسبی با بارآوری کار نسبت مستقیم دارد. کل کفش ها به جای یک میلیارد تومان اضافه ارزش، حامل دو میلیارد و یکصد میلیون تومان ارزش اضافی شد. ثالثا- ارزش نیروی کار هم با سیر صعودی بارآوری کار روند افست می گیرد. در مثال ما کار لازم موجود در هر کفش به جای هشت دهم ساعت فقط 22 صدم ساعت شد. رابعا- و این بسیار مهم است. در تولید سرمایه داری تلاش صاحب سرمایه برای صرفه جوئی در کار مطلقا کوتاه کردن روزانه کار نیست. هدف صرفا کوتاه کردن تا آخرین مرز ممکن زمان کار لازم برای تولید هر کالا و در همان حال افزایش هر چه سرطانی تر زمان کار اضافی است. کاهش روزانه کار هر کجا رخ داده است حاصل پیکار کارگران بوده است. آنچه سرمایه دار می خواهد و بسیار سببانه دنبال می کند افزایش روزانه کار همراه با افزایش بی مهار بارآوری کار است.

2 - تقای افراطی و انفجارآمیز سرمایه برای افزایش بی انتهای بارآوری کار و کسب کهکشانی اضافه ارزش نسبی، تاریخا و از همان آغاز، پرورده علم آموزی، کشف، اختراع، پژوهش، پیشرفت های علمی و همه چیز مربوط به دانش بشری را در آستان سودجوئی و سرمایه افزائی قربانی کرد و سر برید. سرمایه داری مسلما شاهد انقلابات صنعتی بسیار عظیم، ابداعات و اختراعات تکنیکی سهمگین، توسعه حیرت انگیز علوم، گسترش خیره کننده دانش های بشری، کشفیات هوش ربا و دنیائی از این نوع رخدادها بوده است اما سرمایه داری کل فرایند وقوع این تحولات را یکرست و ناب در خدمت افزایش سود و خودافزائی بدون هیچ مرز سرمایه به کار گرفته است. اگر در این روزها شاهد افلاس و ورشکستگی مرگ آلود تمامی برجهای کهکشان پیمای کاوش ها و پژوهش های علمی دنیا، شاهد سکوت شرم آور و خفقان نفرت بار کل دانشگاهها و مراکز علمی و پزشکی دنیا در مقابل یورش ویروس کرونا و بیماری کووید 19 هستیم، اگر دنیای آکنده، دم کرده و اشباع از تمامی دانش ها!! حتی برای تولید یک ماسک کارساز در مقابل این ویروس زبون مانده است و تریلیونها اگر دیگر، همه و همه ریشه در همین جا، همین واقعیت کریه، ریشه در تولید برای سود، تولید بیگانه و

متضاد با نیازهای واقعی بشر، شیوه تولید ماهیتاً ضد انسانی سرمایه داری دارد. این نکته ای است که تشریح ریشه کاو آن ستون فقرات نقد مارکسی اقتصاد سیاسی است و ما در پروسه شناخت و آموزش آنچه مارکس انجام داده است مدام و مستمر با آن سر و کار خواهیم داشت.

فصل یازدهم: همکاری

کار همزمان و دوش به دوش عده ای کارگر، در محل کار واحد، برای سرمایه واحد، برای تولید ارزش و اضافه ارزش همکاری نام دارد. همکاری را به لحاظ تاریخی یا در واکاوی پروسه تحولات مادی تاریخ، می توان رخدادی گواه زایش و بالندگی شیوه تولید سرمایه داری دانست. چرا؟ پاسخ را در چند نکته مهم زیر، خلاصه می کنیم.

1 - همیاری ابتدائی چند کارگر، در صنایع صنفی پیشه وری و کارگاهی، در شیوه های تولیدی پیشین نیز وجود داشت. در آنجا هم چند نفر زیر فرمان یک استادکار کار می کردند، ارزش و حتی اضافه ارزش هم تولید می نمودند اما تفاوت کار همیار آن کارگران با کار مجزا و منفرد آنها حالت کمی داشت. حاصل کار دو کارگر با مهارت و کاردانی مشابه، دو برابر یک کارگر بود. اگر نفر سومی به آنان ملحق می شد شاید فرآورده کار سه برابر می گردید. اضافه ارزش ناشی از کار جمعی آنها، ارزش اضافی تولید شده توسط یک کارگر ضرب در 3 بود. افزایش و کاهش کارگران نرخ اضافه ارزش کارگاه را تغییر نمی داد، درجه بهره کشی از نیروی کار را بالا نمی برد، در تحول پروسه کار هم نقش خاصی بازی نمی کرد. کوتاه تر بگوئیم. صنایع پیشه وری ماقبل سرمایه داری مهر حاکمیت «قانون ارزش» بر هستی خود نداشتند، ارزش فرآورده های آنها توسط «کار اجتماعاً لازم» یا متوسط کار اجتماعی تعیین نمی شد. بر این پایه به رقابت نمی پرداختند و اضافه ارزش آن ها سهمی از کل اضافه ارزش ها در پیامد چنین رقابتی نبود. به همه این دلایل، پیشه وران آن روز سرمایه دار نبودند، قانون ارزش افزائی فقط هنگامی در مورد تولید کنندگان منفرد، کاملاً موضوعیت می یابد و اعمال می شود که آن ها به مثابه سرمایه دار تولید کنند. در زمان واحد عده ای کارگر را استثمار نمایند و از ابتدای امر کار متوسط اجتماعی را به حرکت در آورند.

2 - عکس آنچه در مورد صنایع پیشه وری متکی به شیوه تولید پیشین گفتیم در مورد همکاری همزاد و همساز با تولید سرمایه داری صدق می کند، عجلالتا بر این نکته درنگ کنیم که نفس به کار گماشتن شمار کثیری کارگر توسط یک سرمایه واحد، در یک محیط کار واحد، حتی زمانی که شیوه تولید دچار تغییر نشده است، شرایط عینی پروسه کار را دستخوش تغییر می کند. تأسیساتی که کارگران در آن استثمار می شوند، انبارهای مواد خام و ابزار، حالت مصرف جمعی در پروسه کار پیدا می کنند. بدون آنکه ارزش مبادله ای آنها بالا رود، مشترک و در مقیاس وسیع مورد استفاده قرار می گیرند. ساختمانهای که در آن 20 بافنده با 20 ماشین کار می کنند، بزرگ تر از اطایقی است که در آن یک بافنده با دو دستیار مشغول کارند. اما تأسیس این کارگاه، در قیاس با احداث بیست کارگاه کوچک نیازمند کار بسیار کمتری است. افزایش هزینه وسائل تولید متمرکز در یک نقطه و مورد استفاده گسترده نیز، در مقایسه با نتیجه ای که این کاربرد جمعی به بار می آورد، بسیار اندک و مقرون به صرفه است. این وسائل به طور مقایسه ای سهم کمتری از ارزش خود را به هر واحد فرآورده منتقل می کنند زیرا اولاً- ارزشی که انتقال می دهند بر شمار بیشتری محصول تقسیم می شود، ثانیاً - ارزش خودشان به طور نسبی و در قیاس با وسائل متعدد کاملاً کمتر است.

در همکاری همزاد و همگن شیوه تولید سرمایه داری برخلاف همیاری ساده درون صنایع صنفی پیشین، قدرت تولیدی کارگران حاصل جمع مقدار مطلق قدرت تولید آحاد نیست، تجلی یک قدرت جدید ناشی از ماهیت کار جمعی است. در اینجا حس رقابتی می روید که بازدهی کار هر کارگر را افزون می سازد. کار هر کارگر به عنوان جزئی از کل کار

می تواند مرحله معینی از کل پروسه تولید را تشکیل دهد، این همکاری فازهای مختلف روند کار را سرعت می بخشد. قدرت مکانیکی کار را افزایش می دهد، کار کارگران مختلف را به هم پیوند می زند، همزمانی کارهای گوناگون را ممکن می سازد. به استفاده مشترک از ابزار کار و کاهش هزینه تولید کمک می رساند، به کار فردی خصلت کار متوسط اجتماعی می بخشد، همکاری همزاد تولید سرمایه داری با این ویژگی ها، قدرت تولیدی خاص روز کار مرکب را قدرت تولیدی اجتماعی کار یا قدرت تولیدی کار اجتماعی می کند.

3 - پیشه ور مالک کارگاه قرون وسطا با استثمار چند کارگر، تملک اضافه ارزش حاصل کار آنها و کسب حد معینی از سرمایه می توانست خود را از شر کار یدی معاف سازد. از استادکار به سرمایه دار تبدیل گردد، اما مناسبات جاری کارگاه تا اینجا نمایش نوعی سرمایه داری صوری بود. این مناسبات زمانی به طور واقعی ماهیت سرمایه داری به خود گرفت که انواع پروسه های کار پراکنده و مستقل از هم را به یک پروسه کار اجتماعی پیوسته تبدیل کرد. نیروی کار نیز در شکل پیش، نه تحت تسلط واقعی و ارگانیک سرمایه که در انقیاد صوری آن قرار داشت. کارگر به جای آنکه برای خود کار کند، برای سرمایه دار و تحت کنترل او کار می کرد، رابطه میان سرمایه دار و کارگر رابطه ای با توان لازم برای پیشبرد، ارتقاء و تحول پروسه کار نبود. در بهترین حالت دومی چند و چون انجام کار را از اولی می آموخت و استادکار می شد، اما این رابطه روند کار را دستخوش تغییر و انکشاف نمی ساخت. در همکاری همزاد سرمایه داری عکس ماجرا اتفاق می افتد. در اینجا فرمانروائی سرمایه بر تولید عملاً تبدیل به ضرورت پیشبرد و تحول پروسه کار می گردد، انقیاد صوری کارگر از سرمایه نیز تبدیل به انحلال او در فرایند کار و ارزش آفرینی سرمایه، جدائی کامل از کار و سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش می شود.

4 - با کثرت روزافزون کارگران همکار در زیر یک سقف، مبارزه کارگران علیه فشار استثمار و سلطه سرمایه در یک سو و تدارک و تجهیز سرمایه برای در هم شکستن سبعمانه این کارزار افزایش یافت. آتش مبارزه طبقاتی میان دو طبقه نوظهور، طبقه کارگر و سرمایه دار زیانه کشید، روند اشتعال پیمود و شتافت تا سلسله جنبان واقعی پویه تکامل تاریخ و دوران نوین تاریخی گردد. در این جا دیگر تسلط سرمایه دار بر پروسه کار فقط یک کارکرد ناشی از ماهیت فنی پروسه نبود - استاد، شاگردی نبود - این تسلط از ماهیت استثمارگرانه پروسه کار اجتماعی، از موقعیت مقتدر بتواره سرمایه و ساقط شدن کارگر از تعیین سرنوشت کارش در این پروسه می جوشید. تسلط، دقیقاً حاکمیت سرمایه دار استثمارگر، ایستادگی هم مقاومت کارگر استثمارشونده و مبارزه فیما بین تجلی پیکار طبقاتی بود. هر چه می گذشت، احساس بیگانگی کارگر با کارش و جدا بودن از تعیین سرنوشت کارش ژرف تر و سهمگین تر می شد، در سوی دیگر سرمایه دار توان خود را بیشتر و افزون تر در تیر می کرد تا سرمایه اش را از خطر اعتراض و پیکار کارگران حفظ کند، تا استثمار را شدیدتر، سرمایه را خودافزاتر و عظیم تر و کارگران را مفلوک تر، مقهورتر و در نظم تولید سود منحل تر بنماید.

5 - همکاری کارگران در کارگاههای جدید سرمایه داری تا آنجا که به این شیوه تولید مربوط می شد، یکسره و کامل توسط سرمایه طراحی و قالب ریزی می گردید. پیوستگی کارگران، به صورت یک تن واحد تولیدی یا حلقه های متصل زنجیر تولید سود، مهره های بی اراده و تسلیم ماشین تولید سرمایه، در خارج از وجود آنان، در ماوراء اراده و اختیار آنها، به وسیله سرمایه برنامه ریزی و اعمال می شد. در همین راستا مدیریت سرمایه داری محتوایی دوگانه دارد که از ماهیت متناقض این شیوه تولید بر می خیزد. از یک سو مدیریت پروسه تولید ارزش های استفاده است و از سوی دیگر پروسه تولید ارزش و اضافه ارزش است. این مدیریت قهرآمیز و استبدادی است، نیاز حتمی استثمار کارگر و ضد هر میزان آزادی، اختیار و اراده آزاد او است. سرمایه دار از همان آغاز وقتی که با تشدید استثمار کارگران خود را از انجام

کار بیدی معاف ساخت بلافاصله لشکری از افسران و درجه داران زیر نام سرکارگر، ناظر و نوع این ها تشکیل داد تا نظم استنمار کارگر توسط سرمایه را پاسداری کنند. همان کاری که سرمایه داری در سطح جامعه و جهان انجام داده است. زمین و زمان را ماشین قهر اقتصادی، سیاسی، حقوقی، مدنی، فرهنگی، اخلاقی و همه چیز خود کرده است.

6 – سرمایه دار نیروی کار صدها یا هزاران کارگر را به صورت آحاد منفرد خریداری می کند، او بهای نیروی کار افراد را به طور تک، تک می پردازد، اما نیروی کاری که استنمار می کند، نیروی کار گسیخته، پراکنده و منفرد آحاد نیست. بالعکس نیروی کار همکار، همپیوند، مرکب، جمعی هزاران یا دهها هزار کارگر است. بازدهی و حاصل استنمار این کار مرکب جمعی با محصول کار آحاد متفرق کارگر اصلاً قابل قیاس نیست. سرمایه داری اجتماعی بودن کار را سلاح استنمار هر چه کوبنده تر و کشنده تر کارگران می سازد. کارگران به ظاهر مالک نیروی کار خویشند!! اما فقط تا وقتی که آن را فروخته اند، به بیان دیگر تا وقتی کارگر نشده اند. با کارگر شدنشان دیگر مالک این نیرو نیز نیستند. آنها در این گذر با خود وارد ارتباط نمی شوند، جدا، جدا با سرمایه تماس می گیرند و رابطه برقرار می کنند. همکاری آنها از وقتی آغاز می شود که پروسه کار شروع شده است. وقتی که دیگر متعلق به خود نمی باشند. مهره های پروسه کارند، اجزاء وجود سرمایه اند، قدرت جمعی افزون تر ناشی از تولید جمعی آنان متعلق به سرمایه است. کارگران این قدرت و حاصل جمعی بودن یا اجتماعی بودن کار خویش را یکسره رایگان و بدون هیچ بها تقدیم سرمایه می کنند.

7 – فقط قدرت تولید اجتماعی ناشی از همکاری نیست که شکل قدرت تولیدی سرمایه پیدا می کند، خود همکاری نیز در قیاس با پروسه کار کارگران مستقل و منفرد یا حتی استادکاران، شکل مختص تولید سرمایه داری به خود می گیرد. این همکاری نخستین تغییری است که پروسه کار به دنبال تبعیت واقعی از سرمایه، شاهد وقوع آنست. تغییری خودانگیزه که شکل کار همزمان شمار کثیر کارگر برای سرمایه دارد و ظهور آن گواه شروع یا مقارن آغاز تولید کاپیتالیستی است.

فصل دوازدهم: تقسیم کار و مانوفاکتور

1 – منشأ دوگانه مانوفاکتور

همکاری مبتنی بر تقسیم کار، متمایز از نوع ساده پیشین همکاری، و به عنوان شکل همزاد پروسه تولید سرمایه داری صورت واقعی خود را در مانوفاکتور ظاهر ساخت. میانه قرن شانزدهم تا ثلث آخر قرن هجدهم را می توان دوره رونق مانوفاکتورها دانست. مانوفاکتور به دو شکل پدید آمد. **اول:** کارگران شاغل در صنایع دستی مختلف و جداگانه، توسط یک سرمایه دار واحد، زیر یک سقف مشترک جمع آوری شدند تا کل امور مربوط به تولید **یک محصول معین** را به دوش کشند. **دوم:** سرمایه دار عده ای صنعتگر را که همگی کار واحدی انجام می دادند، مثلاً کاغذسازی، در زمان واحد، زیر یک سقف واحد گرد آورد، هر صنعتگر به کمک یکی، دو شاگرد کل پروسه تولید کالا را به عهده می گرفتند، بر پایه نوعی همکاری ساده با هم کار می کردند. کارها را با همان روش دستی سابق انجام می دادند، اما به تدریج و با رجوع به نیازهای روز، کار تولید کالای واحد به کارهای منفصل و جدا از هم تقسیم گردید. به طور تصادفی نوعی تقسیم کار حاکم می شد، کالا به جای آنکه فرآورده کار صنعتگر واحد باشد، محصول کار چند کارگر یا پروسه ای از کارهای مبتنی بر همکاری و تقسیم کار می شد. به این ترتیب مانوفاکتور از یک سو تقسیم کار را به عنوان عنصری جدید وارد پروسه تولید کرد یا گسترش داد و از سوی دیگر صنایع دستی مستقل را در هم ادغام نمود. به یاد داشته باشیم که در مانوفاکتور، سلسله جنبان پروسه کار همه جا اعضا و جوارح انسان بود. برای داشتن شناخت لازم از تقسیم کار در مانوفاکتور نکات زیر اهمیت دارند.

الف: صنعت دستی نقش خود را به عنوان پایه و اساس تولید مانوفاکتوری حفظ می کند. پروسه تولید متشکل از مراحل مختلف عملیات دستی است. هر کدام این عملیات اعم از ساده یا پیچیده شکل پیشه ورانه دارد و با دست انجام می گیرد.

ب: تقسیم کار در اینجا یک همکاری ویژه است اما مزایایش نه از این ویژگی که از ماهیت عام همکاری ناشی می شود.

2 - کارگر جزء کار و افزار کار

کارگری که همه عمرش یک عمل را تکرار می کند وجودش جزئی از پروسه آن کار و ابزارش می شود، در قیاس با پیشه ور، با وقت کمتر محصول بیشتر، با حداقل قوا کار افزونتر تحویل می دهد و بارآوری کار او بالاتر است. مانوفاکتور همزمان با تبدیل کارگر به جزئی از کار و ابزار کار، مهارت او در آن کار را رشد می دهد، رده بندی خودجوش موجود در جامعه روز را در کارگاه بازتولید می کند و تکامل می بخشد، با تبدیل یک جزء پروسه کار به شغل مادام العمر فرد، همان راهی را ادامه می داد که پیش تر در شکل موروثی کردن حرفه ها شاهدش بودیم.

3 - اشکال اساسی مانوفاکتور - ناهمگون و ارگانیک

مانوفاکتور منوط به ماهیت محصولی که تولید می کرد دو شکل متفاوت داشت. محصول یا نتیجه مونتاژ اجزائی بود که مستقل از هم ساخته می شدند و یا مولود یک سلسله پروسه ها و عملیات پیوسته بود. نوع **ناهمگون** در مورد «ساعت» صدق می نمود. ساعت ابتدا حاصل کار فردی این یا آن صنعتگر بود، بعدا مبدل به محصول اجتماعی مبتنی بر کار شمار کثیری کارگر مانند صفحه ساز، فنر ساز، عقربه ساز، قاب ساز، پیچ ساز، آبکار، پایه ساز و دهها کار دیگر شد. در این نوع مانوفاکتور هر جزء فرعی کار می توانست شکل صنعت مستقلی به خود گیرد که کارگر انجام دهنده اش تحت تسلط سرمایه دار واحد با سایر کارگران به صورت همکاری انجام می داد.

در مانوفاکتور **ارگانیک** دارای شکل کامل، تولید کالا از یک سلسله پروسه های مختلف و در عین حال پیوسته کار عبور می کرد، کارگران هر کدام یک جزء این پروسه را انجام می دادند و کار همدیگر را تکمیل می نمودند، تولید سوزن از سیم با همکاری 72 کارگر نمونه بارز این شکل تولید مانوفاکتوری بود. پروسه کار در اینجا نظم و هماهنگی پیدا می کرد و به گونه ای چشمگیر از صنعت دستی پیشه وری متفاوت می شد. این امر و به طور اخص صرفه جوئی در وقت باعث می گردید که زمان تولید محصولات از زمان کار اجتماعا لازم برای تولید آنها فراتر نرود. امری که در تولید کالائی ساده ماقبل سرمایه داری، از خارج و از طریق اهرم رقابت تحمیل می گردید. در آنجا فروش کالا به قیمت بازار این اجبار را پدید می آورد که صنعتگر برای کاهش زمان کارش و انطباق آن بر زمان اجتماعا لازم تلاش کند، در مانوفاکتور ارگانیک بالعکس، تحویل مقدار معینی محصول در زمان کار معین قانون فنی پروسه تولید می شود.

جهتگیری متمرکز تولید مانوفاکتوری بر کاهش هر چه بیشتر زمان کار لازم، برای تولید محصولات، از همان آغاز زمینه هائی برای کشف، اختراع و ساختن ماشین پدید آورد. به طور پراکنده و جسته، گریخته ماشین های اولیه و بسیار ساده هم تولید شد. آسیای کاغذ در صنعت کاغذسازی یا آسیای سنگ کوب برای خرد کردن فلزات در حوزه معدن از جمله این ماشینها بود، واقعیت آنست که ماشین خاص سراسر دوران مانوفاکتوری را همان کارگر جمعی، کارگران قفل به زنجیر همکاری، تحت استثمار سرمایه دار واحد، زیر یک سقف واحد تشکیل می داد. کارگران جزء کار، یک، یک بر اساس میزان مهارت، بنیه بدنی، حالت روانی خود، توسط صاحب کار در پروسه تولید جاسازی شدند، مهره چرخ تولید گردیدند، در همان کاری که انجام می دادند دفن شدند، یکسویه و تک ساحتی توانائی انجام کار بیشتر برای صاحب سرمایه پیدا کردند، مانوفاکتور در پویه تصرف صنایع گوناگون پیشه وری، تخصص کاملا تک بعدی و متحجر کارگر را بالا برد، در همان حال بانی و محرک بی تخصصی گسترده شد. قشر وسیعی از کارگران موسوم به غیرماهر پدید

آورد، سلسله مراتب ایجاد کرد، کارگران را به ماهر و غیرماهر تقسیم نمود، چرخه کار را از تحمل هزینه کارآموزی شاگردان و ارتقاء آنها به صاحبان مهارت معاف ساخت.

4 - تقسیم کار مانوفاکتوری و تقسیم کار درون جامعه

هرگاه فقط خود کار را مورد نظر قرار دهیم، تقسیم تولید اجتماعی به حوزه های اصلی، شاخه های فرعی و تقسیم کار کارگاهی را می توان تقسیم کار فردی نامید. رابطه میان تقسیم کار مانوفاکتوری و اجتماعی پایه عمومی هر تولید کالائی است. این موضوع را باید شکافت. تقسیم کار درون جامعه ناظر بر تعلق افراد به مشاغل یا پیشه های خاص است و از دو منشأ کاملاً متضاد سرچشمه می گیرد. اول - تقسیم کاری که ریشه فیزیولوژیک دارد، بر پایه تفاوت های جنسی و سنی در درون خانواده پدید آمده است، در قبیله رشد کرده است، با توسعه جوامع انسانی و افزایش جمعیت، به ویژه تصادمات میان قبایل و سلطه قبیله ای بر قبیله دیگر گسترش یافته است. دوم - تقسیم کار ناشی از مبادله میان حوزه های مختلف تولید که ابتدا وجود نداشته و به تدریج بر اثر تماس میان خانواده ها، قبیله ها و جوامع دارای وسائل کار و زندگی متفاوت ظهور نموده و بالیده است. تصریح کنیم که مبادله تفاوت های میان حوزه های مختلف تولید را به وجود نیاورد، بلکه این حوزه ها را به هم مرتبط ساخت و تبدیل به رشته های متفاوت تولید اجتماعی کرد.

شالوده تقسیم کار ناشی از مبادله کالاها را جدائی شهر از روستا می ساخت. رخدادی که جای توضیح آن اینجا نیست. اگر استثمار همزمان عده ای کارگر به وسیله سرمایه دار واحد زیر سقف واحد پیش شرط مادی تقسیم کار مانوفاکتوری بود، توسعه و تراکم جمعیت نیز پیش شرط تقسیم کار درون جامعه را تعیین می کرد. در مورد رابطه این دو باید گفت که تقسیم کار مانوفاکتوری در گرو درجائی از رشد تقسیم کار درون جامعه بود اما رشد دومی به گونه ای بارز از اولی تأثیر می گرفت. این دو شکل تقسیم کار این پیوندها را با هم داشتند اما تفاوت های آنها نیز مهم بود. تقسیم کار مانوفاکتور حکایت این واقعیت بود که وسائل تولید در دست سرمایه دار واحد تمرکز یافته است. تقسیم کار درون جامعه بالعکس می گفت که وسائل تولید میان تولید کنندگان متعدد و مستقل توزیع شده است. در درون کارگاه قانون آهنین تناسب عددی میان وظائف و کسانی که عهده دار انجام این وظائف بودند، اساس تقسیم کارها میان افراد می شد، در جامعه بالعکس بی قانونی، تصادف یا رغبت است که توزیع تولید کنندگان و وسائل تولید آنها در شاخه های مختلف را پدید می آرد و تنوع می بخشد. تقسیم کار کارگاهی متضمن اقتدار بلامنازع سرمایه دار بر شمار کثیر کارگرانی است که هر کدام آنها سوای مهره ای بی اراده و منحل در سرمایه و پروسه کار سرمایه دار هیچ چیز دیگر نیستند. تقسیم کار درون جامعه تولید کنندگان مستقل و مجزا را به هم پیوند می زند. تولید کنندگان مستقل و مرتبطی که رقابت بر سر فروش کالاها تنها قدرت حاکم بر روابط آنان است.

نکته دیگری را اضافه کنیم. اگر در تولید سرمایه داری، تقسیم کار متشنت رقابت آمیز اجتماعی و تقسیم کار کاملاً مستبد کارگاهی ملزوم و مکمل همدیگرند، در شکلهای تولیدی قدیمی تر بالعکس شاهد الگویی از سازمانیافتگی نقشه مند کار اجتماعی همراه با نفی تقسیم کار درون کارگاهی بودیم. مثال بارز این الگو را می توان در همبانیهای هندی آن ایام مشاهده نمود. یک جامعه اشتراکی کوچک متکی به تولید اشتراکی در یک مزرعه مشترک و تقسیم کاری لایتغیر که توسعه آن نه از طریق انکشاف و تحول در شیرازه تولیدی بلکه از راه ایجاد جوامع اشتراکی مشابه اتفاق می افتاد. جمعیتی انسان زمینی به وسعت 40 تا چند هزار هکتار در اختیار داشتند، یک واحد خودکفای تولیدی و اجتماعی را تشکیل می دادند. محصولات به قصد مصرف افراد تولید می شدند. حاصل کار انسانها کالا نبود، زمین به طور اشتراکی کشت می گردید، فراورده های کار میان افراد جامعه تقسیم می شد، کدخدا، قاضی، کلانتر، تحصیلدار، حسابدار، مرزبان، میراب، برهمن، آموزگار، منجم، آهنگر، نجار، سفالگر، سلمانی، گازر، شاعر اعضای این جامعه را تشکیل می دادند.

5 - خصلت سرمایه داری مانوفاکتور

استثمار شمار کثیرکارگران توسط سرمایه دار واحد و زیر چتر سلطه این سرمایه دار، بنیاد همکاری کلا، از جمله شکل مانوفاکتوری آن است. تقسیم مانوفاکتوری کار افزایش جمعیت را ضرورت پروسه فنی کار می کند. به کار گماردن کارگران جدید، تابع تقسیم کار از پیش مقرر، نیاز حتمی مانوفاکتور است. گسترش تقسیم کار هم در گرو افزایش جهشی تعداد کارگران قرار می گیرد. در همین راستا نکات دیگری نیز اهمیت می یابند که به اختصار عبارتند از:

اول: افزایش سرمایه متغیر نیاز به افزایش هر دو جزء سرمایه ثابت، یعنی جزء فیکس مانند ساختمان و تأسیسات و جزء گردش مئل مواد خام را هم به دنبال می آرد. این امر یعنی افزایش بی وقفه سرمایه یا تبدیل مستمر وسائل اجتماعی تولید و زندگی به سرمایه، قانون ماهوی تولید مانوفاکتوری است.

دوم: کار جمعی کارگران در مانوفاکتور شکل وجودی سرمایه می شود. کل غنائم و عایدات مکانیسم اجتماعی تولید با جمعیت کثیر کارگران جزء کار، به تمام و کمال، متعلق به سرمایه دار است. قدرت تولیدی حاصل ترکیب انواع کار، قدرت تولیدی سرمایه می شود.

سوم: مانوفاکتور فقط کارگر سابقاً مستقل را زیر یوغ قدرت سرمایه قرار نمی دهد، میان خود کارگران نیز سلسله مراتب به وجود می آرد. بر خلاف همکاری ساده، شیوه کار فردی را متحول می کند، نیروی کار را از ریشه مورد حمله قرار می دهد، کارگر را مسخ و معلول می کند، مهارت جزئی او را مصنوعاً تقویت می کند اما جهان استعدادها و غرایز و قریحه های وی را می سوزاند و خاکستر می سازد.

چهارم: اگر پیش تر کارگر نیروی کارش را از آن روی به سرمایه می فروخت که خود وسیله مادی تولید کالا نداشت، اینک نیروی کار انفرادی او تا وقتی که به سرمایه فروخته نشود، قادر به هیچ کاری نیست. نیروی کار فردی وی تنها وقتی و در جایی قادر به انجام کار است که فروخته شده و متعلق به خودش نیست. کل آنچه کارگر از دست می دهد در طرف مقابل وی که سرمایه است انباشته می گردد. تقسیم کار مانوفاکتوری سرمایه داری، کارگر را به وضعی می اندازد که با قوای فکری جاری در پروسه مادی تولید به منزله دارائی غیر و قدرتی حاکم بر خویش رو به رو می گردد. روند این جدائی و احساس بیگانگی از همکاری ساده که در آن سرمایه دار شکل نماد وحدت و نماینده اراده کل ارگانیزم کار اجتماعی را احراز می کند، شروع می شود، در تولید مانوفاکتوری با مثله کردن، مهره ساختن و انحلال کامل کارگر در سرمایه، شدت و عمق و سرعت می گیرد و در صنعت بزرگ که علم را ابزار صرف افزایش بارآوری کار و سود کهکشانی سرمایه می سازد، به اوج می رسد.

پنجم: در مانوفاکتور کارگر از هرگونه قدرت تولید فردی ساقط شد، قدرت او قدرت تولید جمعی و کل قدرت تولید اجتماعی وی ملک طلق سرمایه دار گردید. تولید مانوفاکتوری سرمایه داری شعور را سلاخی کرد، با رونقش، رجوع به فکر را تعطیل نمود. کارگاه موتور و کارگران پیچ و مهره های این موتور شدند.

ششم: همکاری مبتنی بر تقسیم کار یا مانوفاکتور، سرآغازی خودرو داشت اما هنگامی که به درجه ای از توسعه و ثبات رسید صورت بندی آگاهانه، نقشه مند و منظم شیوه تولید سرمایه داری شد. نوع معینی از سازمان کار اجتماعی به وجود آورد و قدرت تولیدی بسیار زیادی به این سازمان داد. تقسیم کار مانوفاکتوری به عنوان یک شکل تولید اجتماعی مشخصاً سرمایه داری، پروسه انکشاف خود را در هیچ شکل دیگری سواى شکل گسترش سرمایه داری نمی توانست محقق سازد. پروسه ای که سواى تولید اضافه ارزش نسبی در سهمگین ترین ابعاد با هزینه کارگر هیچ چیز دیگری نبود.

هفتم: دوره مانوفاکتوری به معنای درست کلمه یا دوره ای که مانوفاکتور شکل غالب تولید کابینالیستی پیدا می کند، در تحقق گرایشات درونی خود با سدها و موانع مهمی مواجه می شود. سلسله مراتب میان کارگران و تقسیم آنها به ساده و ماهر را گسترش می دهد. در همان حال تعداد کارگران غیرماهر را، به دلیل نفوذ چیره کارگران ماهر، دچار کاهش می کند. پروسه تولید را با مدارج مختلف بلوغ، قدرت و پیشرفتگی ابزار کار منطبق می نماید و در این راستا استثمار زنان و کودکان را حدت می بخشد، همزمان با مقاومت عادات و خفیات کارگران مرد در تصادم قرار می گیرد. صنایع پیشه وری را به شاخه های مختلف تقسیم می کند و هزینه پرورش کارگر را پائین می آرد، اما از کارآموزی نیروی کار محتاج به آموزش طولانی مدت، باز می ماند. مانوفاکتور واجد ظرفیت لازم برای تسلط بر کل تولید اجتماعی نبود، توان تحقق یک تحول ریشه ای در این زمینه را نیز نداشت. با این ویژگی ها، بر شالوده موجود صنایع پیشه وری شهری و صنایع خانگی روستائی روئید، به عنوان فازی از تولید سرمایه داری هموارساز راه گسترش عظیم تر این شیوه تولید شد، در مرحله ای از تکاملش دچار تناقض گردید. با ملزومات انکشاف سریع سرمایه داری که خود یک نیروی محرکش بود در تضاد قرار گرفت. در حد خود به کشف پاره ای ابزارها و دستگاههای مکانیکی کمک رساند.

ناصر پایدار